بسم الله الرحمن الرحیم

سه شنبه 01/12/91

جلسه 842

درمرحوم آخوند در مقدمه رابعه فرمود اگر احتیاط تام منجر به اختلال نظام شود واجب نیست اما اگر منجر به عسر وحرج شود لا حرج نمی تواند وجوب عقلی احتیاط را بردارد،

یک جواب که به آخوند داده شد این بود که در مواردی که احتیاط حرجی است مثل واجبات آن فعل اخیر می شود مصداق حرج، مثلا من میدانم که یکی از این ده میت مسلم است میت اول را تجهیز می کنم میت دوم را تجهیز می کنم میزسد به میت دهم تجهیز میت دهم می شود حرجی اگر او مسلم باشد وجوبش رفع می شود.

آقای صدر اینجا اشکال کرده که این بیان در جائی صحیح است که تدریجیت در نفس تکلیف باشد نه در اتیان فعل، در این مثال تدریجیت در اتیان فعل است والا تکلیف به هر حال فعلی است، الآن واجب است تجهیز میت مسلم، منتهی در احتیاط نیاز هست به اینکه ما تدریجا این احتیاط را انجام دهیم، در اینجا این بیان درست نیست چون درست است که من آخرین فعل برایم حرجی می شود ولی این شبیه حرجی شدن واجب است به سوء الاختیار، مثل اینکه کسی اذان ظهر را گفتند وتکلیف بر او فعلی شد نماز نمی خواند میرود مشغول کاری می شود که بخاطر خستگی زیاد بعد از آن نماز خواندن بر او حرجی می شود قاعده لاحرج انصراف دارد از این مورد چون حرج به سوء اختیار است، بله اگر تدریجیت در نفس تکلیف باشد مثل اینکه من می دانم یا صوم امروز بر من واجب است یا صوم فردا بر من واجب خواهد شد یا صوم پس فردا بر من واجب خواهد شد صوم پس فردا وهکذا که وجوب دفعی نیست علم اجمالی داریم به اینکه یک وجوبی یا امروز نسبت به صوم متوجه من هست یا وجوبی فردا راجع به صوم فردا فعلی خواهد شد، اینجا اشکال به آخوند وارد است که امروز من روزه بگیرم فردا روزه برایم حرجی می شود چون نمی توانم دو روز را پشت سر هم روزه بگیرم خوب فردا که حرجی شد لاحرج اگر روزه فردا می خواست واجب شود بر می دارد.

استاد: این فرمایش آقای صدر ناتمام است، آنچه که ظاهر عبارت ایشان است که لاحرج انصراف دارد از حرج به سوء الاختیار جوابش این استکه حرج اینجا به سوء الاختیار نیست بلکه حرج بخاطر احتیاط هست که عقلا لازم است، من علم اجمالی دارم که یکی از این ده میت مسلم است از باب علم اجمالی به تکلیف عقل می گوید احتیاط کن حالا آخرین میت را که می خواهم تجهیز کنم بر من حرجی میشود، قاعده لاحرج از این نوع حرج که ولو به اختیار من ناشی شد ولی اختیار من ناشی بود از لزوم عقلی احتیاط از این مورد انصراف ندارد، یا مثلا من میدانم با یکی از این ده مایع که آب است باید وضو بگیرم، من با نه مایع وضو گرفتم، وضوء با مایع دهم برای من حرجی شد اینکه نمی شود حرج به سوء اختیار بلکه بخاطر حکم عقل به احتیاط بود که به حرج افتادم، قیاس این مورد به موردی که کسی اذان ظهر را گفتند وتکلیف بر او فعلی شد نماز نمی خواند میرود مشغول کاری می شود که بخاطر خستگی زیاد بعد از آن نماز خواندن بر او حرجی می شود قیاس مع الفارق است، آنجا عقل می گوید چرا رفتی نیروی خودت را مصرف کاری کردی که بعد از آن نماز خواندن بر تو حرجی وسخت شود، اما اینجا که اینطور نیست.

واگر مراد ایشان این باشد که بگوید فعلی که واجب است مثلا طبیعة دفن المسلم یا طبیعة الوضوء بالماء الطاهر اگر در طبیعة الوضوء بالماء الطاهر فی علم الله آن آبی که گذاشتم برای بار دهم وآخرین مرحله او آب طاهر باشد طبیعی وضوء با آب طاهر که حرجیه نیست بلکه حصه ای از آن حرجی است وهو الوضوء بالماء الطاهر بعد الوضوء بسائر المایعات ولی این که متعلق وجوب نیست، متعلق وجوب طبیعی وضوء بالماء الطاهر است ووضوء بالماء الطاهر که طبیعی اش حرجی نیست لذا اگر الان با آن آب طاهر وضو می گرفتیم که حرجی نیست، اگر اینجور اشکال می کرد کان له وجه، اما دو نکته را باید توجه کرد:

1- این تقریر در جائی درست است که ظرف شرعی واجب استقبالی نباشد والا اگر ظرف شرعی واجب استقبالی باشد این بیان نمی آید، توضیح ذلک:

من می دانم از الآن چون نذر کرده ام واجب شده صوم یکی از روزهای هفته نمیدانم کدام را نذر کرده ام به مجرد نذر وجوب وفاء فعلی می شود اما واجب استقبالی است، در این مثال درست استکه از قبیل واجب معلق است اما این بیان نمی آید که بگوئیم وجوب رفته روی طبیعت صوم یوم الخمیس واین طبیعت حرجی نیست، چون فرض این استکه صوم یوم الخمیس بعد از صوم بقیه ایام هفته است، البته می توانم روزهای دیگر روزه نگیرم وبگذارم یوم الخمیس روزه بگیرم اما امروز نمی توانم روزه روز پنجشنبه را بگیرم فقط زمان امتثال صوم یوم الخمیس یوم الخمیس است که من قبل از آن باید روزه می گرفته ام احتیاطا ولذا به حرج می افتم، اینجا ممکن است بگوئیم متعلق طبیعت حرجیه است یعنی طبیعت وجوب صوم یوم الخمیس است که چون بعد از صوم سائر ایام هفته واقع می شود لذا این طبیعت حرجیه است.

2- در همین مثال هم که من میدانم با یکی از این ده مایع که آب است باید وضو بگیرم، من با نه مایع وضو گرفتم، وضوء با مایع دهم برای من حرجی شد واتفاقا هم فی علم الله همان وضوء با آب طاهر است وبقیه وضوء با آب مضاف بوده، که در این مثال ایشان گفت که متعلق وجوب طبیعت وضو به ماء طاهر است که او حرجیه نیست، این حرف خالی از وجه نیست اما گاهی از نظر عرف اگر واجب واجب موسع باشد ولی آخرین فرد طبیعت حرجی باشد مثل نماز در آخر وقت اگر حرجی شد، عرفا بقاء تکلیف به طبیعت تا زمان آخر وقت حرجی می شود، مثلا من نذر کرده بودم تخییرا یکی از روزهای هفته را روزه بگیرم منتهی گفتم بگذارم جمعه که تعطیل است نذرم را اداء کنم وروز جمعه اتفاقا خانواده به من اصرار کردند که باید مسافرت برویم ومن از نرفتن به حرج می افتم عرفا، اینجا وجوب وفاء به نذر ولو واجب موسع بود ولی بقاء آن در امروز که آخرین روز است می شود حرجی، عرفا بقاء این تکلیف حرجی است لاحرج آن را بر می دارد اشکال ندارد می تواند به مسافرت برود، ولو طبیعت وفاء به نذر حرجی نبود اما شما به سوء اختیار که تاخیر نیانداختی بلکه عن عذر تاخیر انداختی لذا بقاء تکلیف در امروز میشود حرجی (وبقاء تکلیف هم که شرعی است)چرا لاحرج شاملش نشود؟ نسبت به حدوث تکلیف به وفاء به نذر هم که من معذور بودم فکر می کردم فرصت دارم،

در مانحن فیه هم همین است، من چه کنم یکی از ده مایع آب است خوب باید از یکجا شروع وبه یک جا ختم کنم، از مایع الف شروع کردم وضو گرفتم سپس مایع ب و...تا رسید به مایع دهم دیدم دیگر نمی توانم وضو بگیرم حرجی است در اینجا اگر یکی از مایعات سابقه آب بوده ومن وضو گرفته ام فهو والا بقاء تکلیف نماز با وضو حرجی است، لا حرج آن را بر می دارد.

فلایتم کلام السید الصدر ولافرق بین الوجوبات التدریجیه والاحتیاطات التدریجیه، در هر دو فرض آخوند باید ملتزم شود که آن فعل اخیر حرجی می شود ولاحرج وجوب آنرا برمی دارد.

مرحوم آخوند در ضمن این مقدمه چهارم فرموده که احتیاط تام لازم نیست چون موجب اخیلال نظام است اما ممکن است کسی بگوید که این مجتهد انسدادی تقلید کند از مجتهد انفتاحی؟

آخوند جواب داده این درست نیست چون معنایش جواز رجوع جاهل بسیط به جاهل مرکب است، من انسدادی نمیدانم ولی می دانم که نمی دانم حالا رجوع کنم به مجتهد انفتاحی که نمی داند وبه نظر من انسدادی نمی داند که نمی داند وخودش خبر ندارد.

استاد: این مجتهد انسدادی مثل میرزای قمی رجوع نکند به بحرالعلوم انفتاحی تا مشکل شما پیش آید بلکه رجوع کند به شیخ طوسی ومفید که احتمال انفتاح باب علم برای آنها که قریب بوده اند به عصر معصومین هست، دیگر رجوع جاهل به جاهم هم نیست که در رجوع به اهل خبره که من بدانم او عالماست والا دیگر معنایش تقلید نیست بلکه رجوع به علم است، ومشکل میرزای قمی یکی این بود که گفت تقطیع احادیث برای ما مشکل ایجاد کرده است، خوب شیخ طوسی خودش تقطیع کرده برای خودش که مشکل ایجاد نکرده است، می ماند مشکل اینکه مقصود به افهام نیست خوب شاید در زمان شیخ طوسی که عصر قریب به معصوم بود برای شیخ طوسی اطمینان حاصل می شد به عدم وجود قرینه متصله بر خلاف ظهورات اولیه ولی برای ما این اطمینان حاصل نمی شود، فلا یتم هذا البیان من الآخند.( اصلا یکی از اشکالات که به سید مرتضی می شود که گفت خبر واحد حجت نیست مگر مفید علم باشد، همین است که شما زمان خودت را می بینی که قریب به ائمه بود وعلم پیدا می کردی، پس احتمال اینکه زمان آنها باب علم منفتح بوده هست)

بله! فقط 2 اشکال باقی می ماند: 1- اینکه ما دلیلی بر جواز تقلید ابتدائی از میت نداریم، فقط دلیلی که می آورند سیره عقلاست، سیره عقلا هم اگر به معنای سیره عملیه باشد که محرز نیست که در زمان ائمه سیره عملیه خارجیه عقلائیه بر این بوده که در احکام شرعیه از اموات تقلید ابتدائی کنند، واگر می گوئید ارتکاز عقلا بر جواز تقلید ابتدائی میت بوده است، اولا معاصرت ارتکاز با معصومین کافی نیست لعدم الزام الائمه بالرد عن ذالک الارتکاز، ما از باب انسداد گفتیم به ارتکازات معاصره عمل می کنیم، لذا دیگر نمی شود به میرزای قمی گفت که یک راه علمی ومعتبر که ثابت به مقدمات انسداد نباشد بلکه ثابت به ظن خاص باشد وجود دارد لذا شما دست از انسدادت بردار، اگر تقلید ابتدائی از میت دلیل بر اعتبار داشت آنوقت خوب بود که شما بگوئید که اجماع بر حرمت تقلید ابتدائی میت اگر ثابت باشد شامل فرض انسداد نمی شود لان الجماع دلیل لبی والقدر المتیقن منه فرض انفتاح باب العلم، ولی ما دلیلی بر اعتبار آن نداریم الا الارتکاز که معاصرتش با معصوم کفایت نمی کند چون معصوم ملزم نیست تا آن ارتکاز به مرحله عمل نرسیده از آن ردع کند، علاوه اشکال کردیم که اصلا قبول نداریم که ارتکاز عقلا بر این باشد که رجوع کنند به عالم وتعبدا حرف او را قبول کنند، نخیر تا وثوق پیدا نکنند در اغراض لزومیه که امکان احتیاط هست بدون عسر وحرج عمل نمی کنند، مخصوصا برای کسی که خودش اهل خبره است فقط منابع نزد او نیست کی ازتکاز عقلا بر طبق این باشد که رجوع مند به اهل خبره تعبدا، واگر هم هرتکازی باشد امضاءش محرز نیست.

2- شیخ طوسی یک مقدار از استنباطهایش برای میرزای قمی نا آشنا نیست، برای میرزای قمی چند مطلب منسد است یکی توثیقات رجالی یا حجیت سند یک خبر در اینها تقلید کند از شیخ طوسی حرفی نیست، اما در استظهارات شیخ طوسی چرا از او تقلید کند؟ شیخ در تهذیب روایت را نقل وگفته دلیل من بر این مطلب این روایت است ولی میرزای قمی می بیند این روایت دلالت نمی کند، چون بخاطر پیشرفت علم فق چه بسا اعلم از شیخ است لذا نمی تواند در استظهار از روایات در جمع عرفی بین روایات در تطبیقات اصولیه از شیخ تقلید کند، وفقط در توثیقات رجالیه ولینکه این روایت تقطیع مخل به معنا ندارد تقلید کند، اما این دیگر نشد تقلید کامل، پس تقلید میرزای قمی از شیخ طوسی وجهی ندارد ولذا با این بیان کلام صاحب کفایه را می پذیریم که در ذیل مقدمه رابعه گفت احتیاط تام لازم نیست لاختلال النظام وتقلید انسدادی از انفتاحی هم جائز نیست لکونه من رجوع جاهل الی جاهل آخر، فیتم المقدمة الرابعة بهذا البیان.

المقدمة الخامسة:

حالا که احتیاط تام لازم نشد وموافقت قطعیه لازم نیست عقل می گوید نوبت میرسد به موافقت ظنیه که نتیجه اش می شود حجیة الظن بنحو الحکومة.